

که چندین گذشت که تمام و نه نشان پیر یعقوب گفت **قوله**
 قالوا تالله انك لفي هلاكك القديم چون يك ساعت برآمد
 دید که یهود اندر سید او از داد گفت البشاة البشاة
یوسف و مملکت و این یامین و اخوت **ه** پیر یعقوب
برجست و یهود را در بر گرفت گفت بگوی که حال چیست
 گفت یوسف را باقیتم و وی عزیز مصر است و این هر شغل
 و آن هر حیل بود که کرده است تا این یامین را بر دیک خود
 بود و آن هیچ زدی نبوده پیر یعقوب علیه السلام
 دختران را لقمه که من بوی یوسف می شنوم و لقمه این یهود
 می آید و جامه یوسف می آید تا من بر چشمم نهیم و پنا شویم
 و نیز فرموده است که اهل بیت را بر کیم و زود رویم پیر یعقوب
 که ازین تنگی و محنت قحط و کشیک باز رهم دیکر یعقوب
 که یوسف بر چه دین است گفت بر دین آبا و اجداد خود گفت
 نه ای چنین بودی هر گنا و داندی و ویرا خواستی و این
 و اندوه که مرا بود این بود که ناگاه او از دین برگشته باشد

یا پدر

یا پدر بر دین تست پیر یعقوب علیه السلام در سجده افتاد
 یا حافظ یا قادر یا زور یا رحیم **ه** و شادی در کفایت افتاد
 و هر یامند و کنعان را یاراستند که یهود آمده و پیر
 یوسف آورده و بروی یعقوب نهاده و پنا گشته **اشارة**
 اندرین آشت که یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف
 شنید و دیکوی را نشنید زیرا که دوست و خاصه وی بود
 که دوست بهر چیزی بوی دوست زود شنود خداوند
اشارة چنین گفتند که یعقوب علیه السلام چون بوی پیراهن
 از دور شنید راحت یافت همچنانکه مومن دوست خلا
 جلاله و تکریم بوی خداوند خود شنود چنانکه گفت
قوله مقوَّح و ریحان و جنة نعیم **در اخبار است**
 که مومن تلخی جان دادن و در سختی مرگ مانده کردد خدای عزوجل
 گوید این مومن دوست من است و تلخی جان را مانده است انجا
 بروی دمه فرستند بروی دمه فرستد و راحت یابد **اشارة**
 آنست که پیراهن یوسف بر چشم نهاد روشن شد پیر یعقوب